

امشام مستحکم نمود عبدالحکیم خان که پیش ازین چند بار  
 سرچنگ رسای خورده بود این بار بتوفیق خرد مال  
 اندیشش براه راستی غرامیده و اظهار خلوص و اتحاد نموده  
 بگام شوق طریق استقبال پیمود و اظهار قلت داخل  
 و کثرت مخارج نموده خرج یک روزه لشکر نظربکر  
 که یک لک و سی و پنجاه روپیه تخمیناً قرار یافت  
 داخل خزانه فیض نشانه نمود نواب در یاد دل از انجام  
 نقاره اقبال بلند آوازه ساخته از راجگان سری هندی  
 و دتل و کیل گری پیشکش های شایان بمعرض وصول  
 آورده بنواحي بیجانگر عرف آناکندهی خیمه جاه و جلال  
 برافراشت و تراج را که حاکم آن مقام بود بحضور طلبیداشت  
 اما از آنجا که تراج از نسل کشن راج و رام راج قوم  
 چھتری بوده و بکسی سلام کردن مرسوم آن گروه  
 نبود در ایام سابق تمامی ممالک کرناٹکی و ملیبار تاکنار  
 رود کشنا در قبضه تصرف آنها بود و آخر کار در محاربات  
 سلاطین قطب شایبه و عادل شایبه و نظام شایبه ملک  
 بسیار از قبضه تصرف شان بدر رفته و در عهد خلافت پادشاه  
 جم جاه اورنگ زیب محی الدین عالم گیر پادشاه غازی  
 معوبت بسیار بحال آن خاندان راه یافته بر چند محال

که بطریق یتول عنایت شده بود قانع گشته ایام جیلت  
 بسر میگردند درینولا که حکم نواب حیدر علی خان بهادر برای  
 حاضر شدنش رسیده چون دیگر چاره نداشت بیماری خود  
 را بهانه انگیزته بسر خود را با یک لک هون بطریق تدر  
 روانه پیشگاه جلال نمود نواب عالی همت نظر بر عرمت  
 آباد اجدادش فرموده از تکلیف حاضر شدن معاف داشت  
 و در انجام اخبار نویسی مقرر فرموده بیشتر نهفت فرمود  
 و از راه بوکا پاشن گذر فرموده بسواد لکل واری نزدیک رایات  
 عالیست اتفاق افتاد و چون اخبار بلاهت و سفاقت  
 تراج راجه آنجا مکرر از خارج بسمع مبارک رسیده بود  
 برای انبساط خاطر و تفریح طبع مقدس برای احضار او فرمان  
 رفت پوشیده نماند که راجه آنجا را که مردمان آن بلاد  
 ب حماقت منسوب میگردند اتهام نبود بل ایزد تعالی از بد و  
 فطرت وجودش بآب بنی عقلی سرشته بود و حرکات  
 و سکناتی که از او بوقوع می آمد ساختگی دران دخل نداشت  
 چنانچه یکی از حماقت او آنست که همه محاصل تعلقه را  
 در خرید افیون صرف میکرد و از خانه بیرون نمی آمد همواره  
 خوانان افیون و همدم پینک می بود عقب دیوار حرم او  
 تالابی وسیع و بر ساحل آن طرف کواچه واقع بود گلانی

که بتقریب سیر بر پشت بام میرفت و نظر  
 بر تالاب و کوه مینمود بکار برد از آن خود میگفت که دیگر  
 جز این هوسی ندارم که این کوه سر بسرافیون شود  
 تا باب تالاب آمیخته در یک هفته بخورم و چون زنش برای  
 اکل طعام بدرون محل می طلبید بعد تقاضای چند پاس که  
 پرستاران دست و گردن گرفته می کشیدند در حرم سرا  
 رفته اندکی شیر و برنج میخورد و اگر گاهی برای سیر با غنچه که  
 از حویلی او بفاصله یک تیر پر تالاب بود قدم رنج می نمود  
 و از صبح روانه شده در عرصه دو پاس داخل باغ میشد  
 اگر حیانا چشم میکشاد از خادمان می پرسید که چند روز  
 شد که از محل بر آمدیم معلوم نیست که باز کی بحرم خواهیم  
 رسید چون کسی میگفت که اگر قدم بردارند مسافت  
 محل چند گام بیش نیست می خندید و میگفت که باین  
 سرعت رفتن کار کبوتر است الغرض حکم حضور رسید  
 و کار برد از انش کشان کشان حاضر آوردند نواب فلک  
 جناب بمشاهده طلعت بوالعجب او علامت حماقت  
 بتفرس در یافته پیش طلبید و پرسید که چه حقیقت  
 است و چه نذر آورده بعد تامل بسیار سر از جیب تفکر  
 بر آورده گفت که دو سه صد من افیون موجود است

و چند گاو شیردار هم دارم و اهلیه من که کنیز شما است  
 اندکی زیور نیز دارد اگر نخواهید و قدر دان افیون باشید  
 اندکی میتوانم داد و خاطر جمع دارید دو سه صد گاو شیردار هم  
 که از لوازم افیون است تدر خواهیم کرد و نواب آن  
 عجایب المخلوقات را اسم با شما دیده بسیار خرید  
 و امینی دیانت دار برای تحصیل مال واجب در تعلقه ادا از  
 حضور تعین ساخت و برای فرج افیونش یک ده سیر حاصل  
 جدا کرده ویرا بنواخت و چون از تنظیم آن نواحی و وصول  
 پیشکش از راجگان انقراغ کلی دستداد با جهان جهان فرخی  
 و فیروز مندی بطرف دارالاماره سریرنگ پتین اعلام اقبال  
 بلند گردانید و هر یکی از صغیر و کبیر و پرناد و پیر از اشعه جمال  
 با کمال او دیده دل و جان را نورانی ساخته بکام دل رسید؛

لشکر کشیدگان ناظم مرچ و گویند را و بن امرت را و  
 و دیگر سرداران مرهته و اتقاق ورزیدگان ابراهیم خان  
 المخاطب به دهنونسا و گرفتار شدن سران مرهته و ناکام رفتن  
 ابراهیم خان و تسخیر نمودن نواب حیدر علی خان  
 بهادر ملک بلاری؛

درینو لا که گردش گردون بگام نواب حیدر علی خان بهادر  
 بود و بادۀ عشرت در جام مراد موج زنی می نمود هر یکی را  
 از حکام اطراف خار عناد و رشک در سینه می خلید  
 علی الخصوص نواب بسالت جنگ ناظم ادھونی و  
 مراد را و ناظم مرچ که باهم دیگر نزد موافقت باخته هر دم  
 منصوبه نامی انگیزختند که بنوعی مہرہ اقبال نواب حیدر علی خان  
 بہادر را در ششدر اوبار باید انداخت و بہر نہج کہ سبزہ زار  
 دولت آن نخبند گلشن شوکت پایمال حوادث شدہ  
 رنگ زری گیری گیرد اسب عزم در میدان تدبیر باید  
 تاخت چنانچہ نواب بسالت جنگ بوسیله ارصال  
 عرایض بحضور ناظم حیدر آباد مہم تسخیر ممالک محروسہ  
 نواب حیدر علی خان بہادر آسان و انمودہ اورا بر آن آورد  
 کہ ناظم موصوف ابراهیم خان المخاطب بہ دهنونسا را

( یعنی نقاره کلان ) که بوفور شجاعت کوس بسن الملک  
در آن ملک می نواخت برای افتتاح آن عقده مالاینجال  
روانه ساخت و درین اثنا زبانی جواسیس بحضور نواب  
حیدر علی خان بهادر میرایه انکشاف یافت که نواب  
سالت جنگ سپه سالار لشکر خود را که صفدر  
جنگ خطاب دارد با اتفاق موشیر لالی فرانسیس  
المشهر برستم جنگ برای تسخیر قلعه بلاری فرستاده  
چنانچه آن هر دو سردار قلعه مذکور را محاصره کرده اند اما تا یک  
راجه آنجا در حالت محصور ری پای شجاعت قایم کرده  
جواب شان بسفیر گلوک تفنگ و توپ حواله مینماید  
و ابراهیم خان غلغله شجاعت خود بلند ساخته می آید  
نواب عفتقر دل باستماع این اخبار محمد علی کمیدان را  
با پنج هزار سپاهیان بار و هفت هزار سوار خوتخوار خنجر  
گذار و باجی را و خسر پوره ترک را در آن که از مدتی در  
سلک ملازمان حضور بود با فوج هرایش خلعت  
رخصت عطا ساخت چنانچه محمد علی کمیدان ایلغار کرده  
در عرض پانزده روز بدهار دار رسید و محاذی قلعه میدانی  
وسیع را که در آن نهری خشک بود برای فرودگاه پسندیده  
اتواپ همراهی خود و سپاهیان بار در کمین گاه نهر خشک

قایم ساخته خود برکناره آن که مرتفع بود با سواران در عدد  
 نصب خیام گردید اتفاقاً روز روز دسهره بود که در آن  
 در میان اقوام مرهته چنان مرسوم است که لباس های  
 رنگارنگ در بر کرده و اسپان و فیلان را به پراختهای  
 سبب و زرین و رنگهای گوناگون آراسته سوار میشوند  
 و در میدان های وسیع جولان میکنند و از تماشای رقص  
 و سرود خوشگالی می اندوزند و در آن روز یک دو موضع  
 را اگر از ملک دشمنی باشد بهتر ورنه ملوک خود را  
 آتش میزند و تاراج میکنند و روز دویم بتلافی می پردازند  
 و این امر شنیع را از برای خود قال تک میگیرند الغرض  
 در جنگ محمد علی کمیدان به افراشتن خیام و اعلام می پرداخت  
 و هنوز بار از پشت گادان و شتران فرود نیآورده بود که  
 سرداران مرهته با جمعیت کسی هزار سوار و هشت هزار  
 پیاده و شانزده ضرب توپ و مردان زرین پوش  
 و زنان حور تمثال بر بادبان های دکهنی نشسته خرامان  
 خرامان بمیدان در رسیدند و چون دور روز پیشتر زبانی  
 هر کاره های خود وسعت آن میدان را پسندیده اراده  
 نزول در همان صحرا داشتند بی محابا بقاصد یک تیر  
 پرتاب از کنار نهر خشک آمده با طیبیان خاطر خرامیدند

و با آنکه سواران همراهی محمد علی کمبیدان بنظر افتادند مگر چون  
میل قضا دیده دل شان کور ساخته بود آن گروه را هم جمعی  
از تماشاگران و سهره خیال کرده بی تکلف با زنان و طفلان  
مطایه کنان چند قدم دیگر پیشتر راندند محمد علی بکمین داران  
اشاره نمود و گوله اندازان شیر شکار و تفنگچیان خوشخوار  
بیکبار سر از کمین گاه بر آورده پنهان شیلک اتواپ  
پراز ساچمه و بنادیق آتش بار نمودند که از شدت خوریزی  
اعادی جوی ناردان گردید و از دل‌های اعدای دین ارغوان  
دلاله زار در آن صحرای قیامت آشوب بر دمید و از طرف  
دیگر محمد علی کمبیدان با فوج سواران باد پایان آتشین نعل  
را همبیز زده باخیل اعداد آسخت و از تیغ و تیر هزاران  
هزار مردان گلگون پوش را چون اوراق خزان دیده بر خاک  
خواری ریخت در آن هنگامه قیامت نشانه تانتیا بهادر  
که راس رئیس آن جماعه بود از بس جسامت  
و گرانی خانه زمین را نهی ساخته بر خاک افتاد و هوش و غرور را  
جواب داد و هر رین آشنایان گران همراهی محمد علی تمامی لشکر  
را غارت نموده و تانتیا بهادر را با دیگر دوازده نفر سرداران  
مرهقه و خبلی از زنان سبیمین تن ز رینه پوشش در چنبر  
اسبری کشیده پیش محمد علی حاضر نمودند و بقیه السیف



از شکر بیان مرهقه با نیم جانی که داشتند رو بفرار نهادند  
 و دست از اموال و شتران و فیلان و اسبان برداشته  
 دولت و اقبال را پشت دادند محمد علی سجدات شکر  
 الهی بتقدیم رسانید و جمیع نقود و اجناس غنیمت را یکجا کرده  
 نصفی از آن برفقرا می دعا گو که چهل و پنجاه کس همواره در سفر  
 و حضر همراه شکر می باشند و مجاهدان نهرت شعار که در آن  
 روز مصدر کارهای نمایان گردیده بودند توزیع نمود و نصف  
 باقی را بر فرد کاغذی از برای ارسال حضور لامع النور نواب  
 حیدر علی خان بهادر ثبت نمود و در میدان رزمگاه نقاره  
 فتح نواخته و به تیمار مجروحان شکر خود پرداخته شب با ستراحت  
 بسر برد بوقت صبح اموال مغرورانه مانفوف عرضداشت  
 شکر تهنیت فتح بحضور ترسیل نمود چون عرضی آن  
 دو لکنواه بلا اشتباه بنظر اشرف گذشت نواب غریب  
 نواز قدر افزای قدویان جان باز بزبان مبارک آفرین و تحسین  
 فرموده خلعت گران بهامعه جواهر گران سنگ و مال  
 مردارید و مکر مرصع و اسپ تیمچاق بازمین و یراق مطلقا  
 برای کمیدان مذکور مرحمت فرمود درین اثنا عرایض سوانح  
 نگار رای درگ مکر بدین مضمون بحضور اقدس رسید  
 که سپه سالار شکر بمسالت جنگ بهادر که از سه ماه

قلعه بلاری را محاصره دارد هر چند سربسنگ میگوید مگر  
 هنوز قفل حصار به کلید تدبیرش نکشوده در اجه آنجا شخص  
 بسته داد ولادری می دهد و ابراهیم خان دهنونسا که دم انا  
 ولاغیری میزند با فوج خود سمت کنگ گری و کپل  
 رسیده و از صدمه دور باش هیبت او را یاد در گرداب  
 اضطراب افتاده اندیشه غرق شدن کشتی امید از طوفان  
 بلاد دارند نواب و الاجناب فی الفور شقه خاص بنام محمد علی  
 مکیدان بدین مضمون صادر فرمود که چون در ممالک هند  
 زدن مشت را گهونسا میگویند بنا بر آن آن شجاعت  
 دستگاه را بخطاب گهونسا سر فرزند فرمودیم لازم که برای  
 صیت نام خود تا پیش خلیف اسم با شما بوده باشد  
 خود را بر روی دهنونسا بزند و انشاء الله تعالی ما هم از راه رای  
 درگ نهضت می فرمائیم از طرف کومک خاطر جمع داشته  
 همت بگو شمال اعدا بر گمارد و اسیران را روانه درگاه  
 سازد مکیدان شجاعت شعار بعد ورود شقه خاص  
 اسباب غنائم را بیدرقه سه هزار سپاهی جرار روانه  
 حضور اقدس ساخت و خود بر جناح استیصال گوشمال  
 فوج دهنونسا را مطیع نظر نموده بکوچ های طویل آنطرف  
 تاخت بعد انقضای ایام معدود نواب نامدار از دارالاماره

سیرنگین نهفت فرموده در سواد رتن گری خیمه زد  
 و اهل بنگاه و ائمه کار خانجات و توپخانه ذمه پور بنیاد یوان  
 گذاشته و شکر بیان همراهی را برای برداشتن ماکولات  
 دو روزه حکم داده با سواران نیز جلو و سپاهیان بارندرو  
 ایلغار فرموده در عرصه دو روز و شب طی بوادی و صحاری  
 نموده شب سیوم بر سر شکر سپه سالار نواب  
 بنسالت جنگ ریخت و به شیلک بناویق و طعن  
 نیزه و چکاچاک شمشیر و شپاشاپ نیز شور قیامت  
 بر سر آن افتادگان بستر میخبری برانگیخت در آن شب  
 تاریک هر که بطلب اسپ دوید در مغاک عدم شتافت  
 و هر کس بیچیدن دستار دست بالا کرد غنچه پیکان  
 بر سر یافت ؛

## نظم

شب سیره از تیغ رخشان شده	سناها چو انجم در خشان شده
شب سیره از شدت بعث و نشر	خبردار می کرد از روز حشر
ز بس کشتگان خفته اند در مغاک	مانده و گم جای در بطن خاک
سواران رستم دل شیرگیر	دل چاک را دو خندی به تیر
یلان سبک دست بی ترس و بیم	زده بر کمر گاه دشمن و دینم

فرد برده سرسپاچمه در بدن چو زنبور در خانه خوشن  
 شب تیره از گرد شد تیره تر سلامت نمانده نه پا و نه سر  
 در آن هنگامه قیامت نشانه که کسی خبر از خویش و بیگانه  
 نداشت هر کسی بهر طرف که اتفاق افتاد بی اسپ  
 و سلاح بحالی که نصیب کس مباد و بنزار نهاد سپه سالار  
 آن شکر هزیمت اثر سرد پا برهنه تذهبا افتان و خیزان  
 در میان سپاهیان موشیر لالی فرانسیس که بقاعده  
 ولایت خود در بزرگ داری هوشیار بودند رسید و فرانسیس  
 مذکور آن مرغ نیم جان را در قفس امان نگاهداشته  
 اتواب گرد شکر خود داشته از رزمگاه بیرون شتافته  
 صحیح و سالم به ادهونی رسانید چون در آن شب تیره که از  
 گرد و غبار چشم انجم خیره بود نواب حیدر علی خان بهادر  
 بنواختن شادمانه حکم فرمود و صدای کوس و طنبور گوش  
 سیجان ملای اعلی از گلبانگ نهرت برآمد راجه محصور  
 از بالای بروج حصار مشاعل افروخته پیک نگاه برای دادید  
 آن هنگامه دو انید تا که زبانی هرکاره او را از درود سعود  
 نواب حیدر علی خان بهادر و مقتول شدن شکریان  
 سپه سالار و رفتن موشیر لالی با آن هزیمت نصیب  
 خیر رسید چنان رعب و هراس بر خاطرش غالب

شد که ناموس خود و قدری خزانه و جواهرات که بآن  
 سرعت برداشتن توانست بار کرده از دریچه  
 عقب قلعه برآمده سمت بیجاپور چنان شتافت که  
 بعد از آن کسی از حال مرگ و زینت او خبر نیافت  
 علی الصباح جنیکه نواب والا جناب معروف ضبط تمامی  
 خیام و اقبال و اسپان سپه سالار بود نوید سراسر امید  
 فرار نمودن راجه دبی جنگ فتح شدن حصار بگوش رسید  
 نواب حیدر علی خان بهادر معتمدان را برای جمع آوردن  
 اسباب مغرورته لشکر سپه سالار گذاشته خود بر جناح  
 استیصال شتافته داخل قلعه گردید دبی منازعت و ممانعت  
 اغیار اموال بنی قیاس که اسلاف آن راجه در سنین  
 و قرون بنی شمار در آن حصار سپهر آثار فراهم ساخته بودند  
 بشرف اولیای دولت نهرت مدار رسید نواب  
 معالی القاب بشکر این عطیه عظیمی و موهبت کبرای جبین  
 نیاز بدرگاه کریم کار ساز بسجده عبودیت نور آگین  
 ساخته لوای شوکت برافراخت و بر آوردن پنبه غفلت  
 از گوش نواب بسالت جنگ بر ذمه نهمت والا  
 نهمت واجب و لازم دانسته در سواد ادهونی رسیده  
 قبه بارگاه باوج ماه بلند ساخت و در روز دهم نواب بسالت جنگ

زبانی معتدی به تمام فرستاد که از دو ماه شکر ظفر پیکر در تاب  
 و تب اسفار گرفتار است و طلب خرابین از دارالاماره  
 مستغذر و دشوار لازم که مبلغ ده لک روپیه بالفعل برای انجام  
 لابدیات فوج ظفر موج ارسال سازند والا بهر نوعی که  
 مناسب باشد فکر وصول آن بعمل خواهد آمد نواب بسالت  
 جنگ چون نهننگ یلار ادهن کشاده دید بنی چون و چرا  
 زر مطلوب ارسال داشت و زمانه سازی را کار فرموده  
 بر سیل مکتوب اتحاد اسلوب بنای دوستی گذاشت  
 بعد انفصال این معامله نواب همایون طالع چوب تادیب  
 در دست اقتدار گرفته بطرف دهنوناطبل کوچ کوفت  
 و محمد علی کمیدان هم بانوج همراهی خود از یکطرف بمقابله  
 شکر ابراهیم خان دهنونار و آورد چون صدای آمد آمد  
 شکر ظفر پیکر با گوش دهنونار سید تباهی شکر سپه سالار  
 و انقیاد پذیرفتن نواب بسالت جنگ را ترجمان  
 حال خود دانسته بنی جنگ و پیکار طبل بازگشت نواخته  
 بر جعت قهقری بحیدر آباد باز گردید یغما گران شکر نواب  
 حیدر علی خان بهادر شکر یان دهنونار را چون گاه گوسفند  
 در پیش انداخته بطرب چوبدستی خوب پشت  
 و پهلو نرم کردند و چهل و پنج مهار شتر محموله اشبای

نقیسه نوشکخانه و ده ضرب توپ و سی زنجیر فیل  
 و اسباب لشکریان بقبضه تصرف آورده زده زده  
 نارای جور تعاقب کردند و مرار را او جیاه گر که در لشکر  
 دهنون سا بوده و شب و روز ترغیب و تحریص دی بر  
 تحزیب ممالک محروسه نواب حیدر علی خان بهادر  
 می نمود و همبرین نمط حلیم خان حاکم کرپه و راجه چیتل در گ  
 که هر سه تن چون ارواح ثلاثه در قالب ابراهیم خان  
 گنجیده بهیجان مواد فاسدی کوشیدند چون دیدند که از  
 آن کوسس علی مغز صدای برتخاست آن هر سه کس  
 از وجدائی گزیده بدار الترار خود رفتند و نواب و الاجناب  
 عردس فتح و نصرت در آغوش کشیده بسمت  
 بلاری نهضت فرمود؛

ذکر تسخیر فرمودن نواب حیدر علی خان بهادر قلعه  
 گتتی و توابع آنرا بزور شمشیر عالم گیر و گرفتار نمودن  
 مرار را و فتنه آثار را در کمنک تدابیر که در سنه یکهزار  
 و یکصد و هشتاد و هفت هجری بوقوع رسید؛

مرار را از مشاهده دولت خداداد نواب حیدر علی خان  
 بهادر همیشه تخم حسد در مزاع سینه خود می کاشت به درم

و قدم و قلم قاصر نشده در انهدام قصر شوکت نواب اہمت  
می گماشت چنانچه در ایامیکہ ترک را دُ خاں ماہو را دُ  
پیشوا از پونہ رسیدہ در ملک محروسہ نواب عالی  
جناب صدر رفتہ و فساد شدہ بود و نواب جیدر علی خان  
بہادر باقتضای مصالح ملکہ اری محترکہ سلسلہ صلح گردید و او  
بیر تلف شکر بیان و تحمل اخراجات شکر کشی را  
م نظر داشتہ خواست کہ روابط اتحاد را مستحکم ساختہ  
مراجعت نماید مرار را دُ ترغیب و تخریب نسخیر ممالک  
بالاگماست نمودہ آتش فتنہ را دامن زدہ بود تا در  
جنگ چرکولی صدمہ عظیم بلشکر بیان نواب والا قدر رسید  
و ترک را دُ بی نیل مقصود جان سلامت بردن غنیمت  
دانستہ رفت و با این ہمہ نواب در یاد دل بتالیف  
قلب مرار را دُ پرداختہ لیکن آن ناتوان بین شب و روز  
تہ ابر برہمی دولت خدا دادی اندیشید و چون از جوانب  
دیگر کشاد کارش متصور نشد نواب بسالت جنگ ناظم  
ادھوئی را بعد ادت برانگیخت و ابراہیم خان را کہ در  
جیدر آباو بر بستر آرام غنودہ بود از تشویق نسخیر ملک  
بالاگماست خشک و در بستر ریخت نواب والا قدر  
اگرچہ با نکل از تہ کار آگاہی داشت مگر سزای آن بد کردار



موقوف بر وقت دیگر داشته درینولا که بفضل کریم  
کار ساز لشکر بسالت جنگ گوشمال واجبی یافت  
و دهونسا هم بدوال مستحکم صدای الحفیظ بر آورده روان  
میدان یافت نواب والا جناب بر چین خار از گلشن  
اقبال خود صلاح دیده سمت قلعه گئی که مرار را دور ان  
مع عیال و اموال خود جاداشت نهضت فرمود و چون  
سواد شهر مغرب سراوقات جاه و جلال شده بایکی از  
معدان مرار را د پیغام فرستاد که اگر قلعه گئی تسلیم اولیای  
دولت قاهره نماید تعلقه شوند که مکان سیر حاصل و بانز هست  
و صفاست به بیول او مقرر میفرمایم و آن تعلقه همیشه از  
تصادم تاخت و تاراج لشکر چیدری مصئون و محفوظ خواهد ماند  
لیکن را د موصوف مطلق این گوهر شهوار نصایح را که  
سراپا موجب جمعیت خاطرش بود بگوش رضا جان داد  
نواب والا جناب چون دید که کار از مدارا دور گذشت  
آخر کار به بهادران لشکر شکن حکم محکم صادر فرمود که قلعه  
را محاصره نمایند و برای افتتاح آن در محکم توبه برگمارند بمجرد  
درود حکم قضا توأم بهادران نصرت شعار انواب قلعه  
کوب بر فراز بلند می کشیده پیام دندان شکن بزبانی  
سفیران گوله ارسال نمودند و از آنطرف مرار را د

هم ازینرو که دود نخوت بدماغش پیچیده بود جواب  
 سوالات این طرف بتقریر و کلامی هم جنس حواله می نمود  
 آخر مرار را چون دید که بهادران لشکر حیدری هر روز  
 خیره شده بچیره دستی کار از پیش میبردند از گوالیل اتواب  
 و قنباره فرر کتی بسکنند و امکانه قلعه میرسانند بحفاظت برج  
 و باره پرداخته جنگ را طول میداد و هر روز خطوط متواتر  
 بصحابت قاصدان روانه پونه ساخته اعانت می جست  
 مگر سپاهیان بزرگ که بحکم نواب حیدر علی خان بهادر  
 برای انسداد رسیدن رسد بقلعه بر طرق و شوارع محافظ  
 بودند قاصدان مرار را در آمد مراسلات گرفته بحضور  
 می آوردند ازین جهت تیر نه پیر بهدف مراد نمی رسید  
 آخر الامر چون ایام محاصره بطول انجامید و از هیچ طرف  
 مدد کمک نرسید و آب تالاب که اندرون حصار  
 موجب زیست خلایق بود خشک گردید مرار را  
 عاجز شده وکیل از جانب خود بحضور نواب پوزش  
 پذیر زد و بخش دیرگیر فرستاده استماعی عنوجرایم نمود  
 نواب سپهر جناب بر مسکنت او بخشوده عنایت  
 نامه شعر نوید امان جان بذریعه وکیلش مرحمت فرمود  
 و مرار را و بسواری پاکلی معدودی از خدمتگاران همراه گرفته

در شکر نظر پیکر و داخل شد کار پردازان در گاه حسب الارشاد  
 اورا در خیمه علحده فرود آوردند و بهادران قلعه شکن بموجب  
 ارشاد نواب سپهر جناب تمهانه سختکم در قلعه قائم  
 کردند مرار را در چند لجاجت کرد و استدعی ملاقات  
 شد مگر عرض او پیرایه استجابت نیافت و بعد دو سه  
 روز اهل حرم او را بعزت تمام از قلعه بیرون آورده باو  
 سپردند و مرار را در امدت ناموس او بسریرنگین بردند  
 بعد این فتح نمایان و ضبط شدن اموال بی پایان نواب  
 حیدر علی خان بهادر برای انتظام تعلقه سوند ر لوای نصرت  
 برافراخت و بهمین مقام معروض پیشگاه جاهد و جلال گردید  
 که کار پردازان پیوند از نوشتجات نواب بسالت  
 جنگ خبر محصور شدن مرار را دشنبده چهل هزار سوار  
 برای کمک اوروانه ساخته بودند مگر آنجماعه قریب  
 کورگ رسید چون خبر ستخر شدن قلعه گشتی و مقید شدن  
 مرار را دشنبیدند پیوند برگشتند در خلال این حال مزاج  
 تقدس امتزاج جناب مستطاب نواب معلی القاب  
 از محمد علی کمیدان مکدر گردید از آنجا که طبع ادما بل اسراف  
 شده بود زیاده از دخل خروج می نمود و مضمون آیه کریمه وایمه  
 لا یحب المسرفین بخاطرش نمیداشت این معنی تا بر خاطر

اقدس گران آمده اورا از نظر انداخت لیکن پرورش  
 او بهر هیچ منظور خاطر دور یا مقاطر بود مگر چون از اسراف  
 دست بردار نمیشد و بی اجازت حضور مصدر صرف اموال  
 کثیری گشت چشم نمائی بچشم مرحمت واجب شمرده  
 رساله اش هم از وی جدا ساخته و ظیفه شایسته برای او  
 ماهواری مقرر نمود و همدین اثنا قلعه چم هر بل و تعلقه نیگت گری  
 که مرار را او بتعدی از تصرف راجه بر آورده در قبضه خود  
 داشت بضبط اولیای دولت خدا داد در آمد؛



ذکر تسخیر چیتل درگ و گرفتار شدن راجه مقهور  
 بعنایت رب فقور با دیگر سوانح که در سنه یکهزار و  
 یکصد و هشتاد هجری بظهور رسید؛

پوشیده نماند که در ایام ماضیه که نواب والا جناب باطنای  
 نوایر فساد را گوی پیشوا تعلق خاطر داشت شخصی  
 از کار پردازان هرین هلی که نواخته و پرداخته راجه چیتل درگ  
 و واقف از حالات لشکر و ذخایر و اموال او بود از آقای خود  
 طریق بغاوت پیموده بحضور انور نواب حیدر علی خان  
 بهادر رسیده در پی انهدام قهر شوکت راجه سطور ساعی  
 جمیل بکاری برد و همیشه خاطر خاطر نواب ممدوح را برای

نخبیر چیتل درگ ترغیب و تخریب می نمود چنانچه نواب  
 والا جناب روزی چند هیبت جنگ بخشی را هم مع فوج  
 بدان طرف تعیین فرموده بود چنانچه تفصیل این حکایت در ادراک  
 سابق رقم زده کلک بیان گشته بعد چندی راجه چیتل  
 درگ بودن آن شخص که غماز را از نای نهانی او بود در حضور  
 نواب بهادر موجب زوال و فناى دولت خود اندیشیده  
 بحضور عرض داشت ارسال نمود که اگر آن شخص  
 به دارالمقر از حضور رخصت شود بحکایت او پیشکشی  
 لایق بحضور ملازمان ارسال خواهم داشت نواب والا  
 جناب معروضه او را قرین صدق تصور فرموده آن کار پرداز  
 را مع مرزبان آنجی برای اصلاح کار و دولتخواهی سرکار  
 مامور فرموده رخصت انصراف ارزانی داشت چون  
 آن کار پرداز بخدمت سوم سنکر راجه چیتل درگ فایز  
 گشت آن مزدور جله گز برای تالیف قلب رسیده اش  
 ظعت گران بها و گلوبند مردارید و پدک الماس و غیره عطا کرده  
 زمام مهمات تملی امور است مالی و ملکی با و مفوض نمود کار پرداز  
 مذکور از آنجا که به فطرت و تنگ حوصله و کم مایه بود در عرصه  
 چند روز آبروی بسیار کس از رعایا را بخاک ریخت  
 راجه اگر چه از تعدی او بجان آمده بود مگر قابوی وقت

میجست عاقبت الامر چون پیهاکی دستاکی آن کار پرداز  
از حد گذشت و حوصله راجه تنگی کرد روزی آن بد اطوار را  
بر اسپ خاصه خود که زمین مطلقاً و مرصع داشت سوار کرده  
عنایت های بیش از پیش بجالش مبذول ساخته در مغالطه  
انداخت بعد لمح که کار پرداز بخانه خود رفت راجه مکار  
ده نفر از عیاران خوریز با خنجرهای تیز در حجره نشانیده آن  
کار پرداز را بیهانه آنکه مصلحتی ضروری در میان آوردن  
است از خانه باز طلبید کار پرداز مذکور بی تکلف حاضر شد  
و حسب الامر راجه در آن حجره که خلوت گاه قرار یافته  
بود در آمد. بمحور رسیدنش آن ده نفر گماشتگان عزرائیل  
بر سرش تاختند و بضر خنجر بر پلیدش بخاک  
و خون انداختند راجه زیرکی بکار برده باندیشم آنکه مبادا  
باستماع خبر کشته شدن کار پرداز آتش غضب نواب  
حیدر علی خان بالا گیرد بنا بر آن بمقتضای دوراندهی از  
قلم تراش انگشت دست خود بریده لباس خود خون آلوده  
ساخت و مرزبان آنچی را فی الفور پیش خود طلبداشته  
گفت که فلان کار پرداز حقوق نمک و پرورش من  
فراموش کرده خنجر بر من راند چنانچه دستم بریده شد مگر  
ملازمانم چاکلی بکار برده مرا از شر او رنایدند آن و فیم العاقبت

را بد از البوار فرستادند لازم که شما مهربانی کرده بحضور  
 نواب حیدر علی خان بهادر عرض داشت نمایند و عذر بنی تصبیری  
 من بخواهید چون این واقعه از معروضه زمیندار آنجی بسمع  
 اقدس نواب بهادر رسید بنا بر اشتغال بدیگر امورات  
 ضروری و نظم و نسق پرگنات و قلمجات آن نواحی  
 اغماض عین فرموده سزای راجه چیتل درگ بر وقت  
 دیگر ملتوی داشته بود درینولاکه نسیم نهرت و ظفر از  
 مہبت عنایت حضرت خالق داد بر شتہ لوای جهان  
 کشای نواب فریدن فروزید فیض امه خان که از سرداران  
 معتبر بود برای گوشمال آن راجه با فوجی گران دستوری  
 یافت و فیض امه خان بنی آنکه کار بجنگ منجر شود آن  
 سفینه ناعاقبت اندیش را بمسلك سلامت رہبری  
 نمود و آن سرکشته تیر ضلالت هزار اشرفی و ہفتاد ہزار  
 روپہ جرمانہ گستاخی ؛ سوای پیشکش مقرری قبول کرد  
 چون این مراتب از معروضہ فیض امه خان بحضور اقدس  
 لمحہ ظہور یافت برہمی ریاست قدیم راجہ مذکور منظور  
 خاطر ملکوت مناظرنداشتہ بعنایت خلعت و سند بحالی  
 ملک بدستور سابق مرحمت فرمود و فرمان قضا جریان  
 بنام راجہ شرف نفاذ یافت کہ فوجی از ہراہبان خود

متعین لشکر نظریه پیکر میداشته باشد چون نوید امان جان  
 و مال بآن بدفصال رسید بفراغ خاطر بمقر حکومت خود  
 استتراء در زبیده دو هزار پیاده و شش صد سوار روانه  
 اردوی معلی ساخت درین عرصه نواب شریابجناب  
 از سنخیر گوری کوه و مکال و دوبری و غیره فراغت  
 یافته و تهنات گذاشته راجه چیتل درگ را بملازمت  
 طلبید لیکن آن جلد جو بمعاذیر ناموجه در حاضر شدن تقاعد در زبیده  
 پس نواب حیدر دل بوساطت دیگر راجگان که در  
 لشکر فیروزی اثر بار یاب سعادت ملازمت بودند  
 بآن سفید ارشاد فرمود که خیریت او دران است که  
 قلعه چیتل درگ بشرف اولیای دولت قاهره گذاشته  
 خود حلقه اطاعت بگوشش کشیده در عاگر نهرت مآثر  
 حاضر باشد و بجاگیر پنجاه هزار روپیه قناعت نماید مگر آن ابله  
 بر منانت قلعه و وفور اذوقه و آلات حرب مغرور شده  
 گوهر مواعظ را بگوشش رضا جان داد و دیگر سرداران  
 کافر کیش را که مطابق آئین ضلالت آگین خود جنگ  
 با اهل اسلام موجب ثوابت اخروی تصور می نمودند بان خود  
 یکدل و یکزبان ساخته پیمان را با عهود و ایمان مغلظه موکد  
 ساخت و شعاب جبال را به پیادگان جرار مضبوط



گردانیده با استحکام برج و باره قلعه پرداخت چون این  
 وقایع ناملایم معروض حضور انور گردید نواب هلال رکاب باتو پناه  
 آتش بار و افواج خود تخواار و بدان نواحی آورده عرصه یکسال مساعی  
 کشور کشائی بکار برده و هزاران هزار کفار نابکار را علف  
 تیغ بیدریغ ساخته و تمامی کلبین گاه های اطراف قلعه را بقبضه  
 تصرف خود آورده قریب قلعه نزول فرمود و حسب فرمان  
 قضا بعبان بهادران قلعه شکن آن حصار فلک آثار را  
 محاصره نموده توپ اندازی آغاز نهادند و هر روز از درون  
 قلعه گرویی از جان بازان بیرون شناخته داد کوشش  
 و مردانگی میدادند و اگر چه بیل داران شکر قاچه تیشم  
 و تبر را بر فسان مردانگی آب گری نموده اشجار  
 اطراف قلعه را بریده و بر سر راه برآمدن مخصمان خار بست  
 مستحکم کشیده بودند و گول اندازان چابک دست بر فراز کوهچم  
 که شمالی قلعه بمنزله سر کوب است اتواپ بر آورده هر روز  
 انحنی از دیوار قلعه منهدم می ساختند مگر محصوران شبانه  
 بکار گل دیواری جدید بنا نهاده بجنگ می پرداختند و از بس  
 قسوت قلب گاه گاه وقت شب از طرق نامعروف  
 بر مورچال جیدری ریخته در قتل قاصر بودند و سرهای بهادران  
 شهید را در رشته کشیده و مانند نسبیج بگلوی خود انداخته